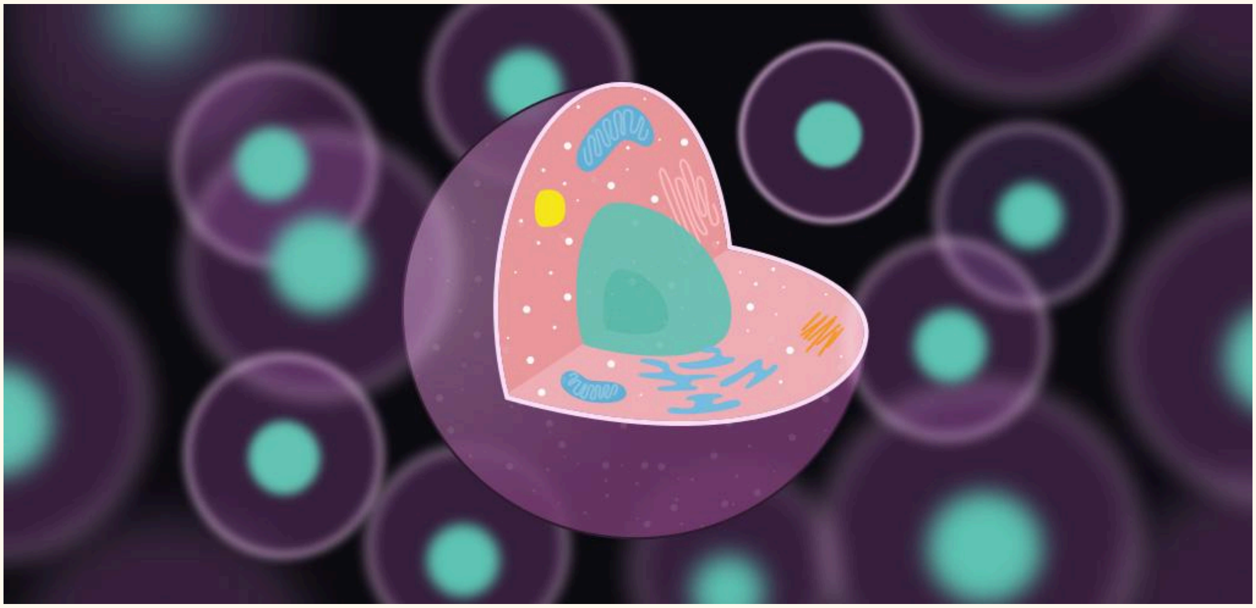
پارتی و پارسی
آیا پارتی، اصل پارسی دری است؟

احمد شکیب بزرگ امید



سرسخن

بر بنیاد یافته های زبان شناسی، فارسی دری در آغاز گویشی جنوب غربی یعنی برخاسته از یکی از گویش های ایرانی میانه جنوب غربی بوده است. با این همه، برخی ها در افغانستان، ایران، تاجیکستان و... بر آنند که این زبان اصل پارتی دارد. در این نوشتار، به بررسی درستی یا نادرستی این ادعا پرداخته، نگره های آقای دکتر محمد حسین یمین را که از نماینده گان برجسته هواداری از این نگاه در افغانستان بوده اند، به نقد می کشیم.

پارتی، پارتی دری و پارسی دری

در زبان پهلوی اشکانی ایالت پارتیا/ پارت را - که تقریبا با سرزمین های خراسان امروز در کشور ایران برابر بوده است- پرثو[1] می نامیدند. در نسخه پهلوانیک (پهلوی اشکانی) سنگ نوشته شاپور یکم ساسانی در " کعبه زرتشت" دو بار با این جاینام بر می خوریم: یکبار در بند 2 و بار دیگر در بند 30. در زیر آوانویس و برگردان های انگلیسی و فارسی بند سی ام این سنگ نبشته را می آورم:

---

[1] Parθaw

[2]Transcription

Ud mardōhmag čē až Frōmāyīn šahr až Anērān pad āwār wāst, pad Ērānšahr, pad Pārs, Parθaw, Xūzestān, .Asūrestān ud any šahr ō šahr, kū amā ud pidar ud niyāgān ud hasēnagān dast[gerd] būd, ōδ nišāst

Translation

And the men, who from the land of the Romans, from not-Iran, were led back as spoils**?**, into Iran, into Persis, Parthia, Xuzestan, Asurestan and the other lands, land by land**?**, where settlements were established**?** by me and my father and forebearers and ancestors, there they were settled

برگردان به فارسی دری:

« و مردانی که از سرزمین رومیان، از غیر ایران، به عنوان غنیمت به ایران، به پارس، پارت، خوزستان، آشورستان و سرزمین‌های دیگر، سرزمین به سرزمین، بازگردانده شدند، جایی که من و پدرم و اجداد و نیاکانم آبادی‌هایی برپا کردیم، در آنجا ساکن شدند.»

همانگونه که در متن پهلوی اشکانی می بینید، سرزمین های " خراسان" امروز، بنام Parθaw خوانده شده است. در برگردان انگلیسی، آنرا به Parthia برگردانده اند که برگرفته از دیس یونانی این جاینام است. و اما، دیس یونانی این جاینام، از کجا برخاسته است؟ از فارسی باستان. کهن ترین جاپای این جاینام را در سنگ نبشته داریوش کبیر هخامنشی به فارسی باستان می یابیم. در سنگ نبشته بیستون از داریوش کبیر هخامنشی چنین می خوانیم[3]:

th

âtiy : Dârayavaush : xshâyathiya : imâ : dahyâva : tyâ : manâ : patiyâisha : vashn 13

â : Auramazdâha : adamshâm : xshâyathiya : âham : Pârsa : Ûvja : Bâbirush : A 14

thurâ : Arabâya : Mudrâya : tyaiy : drayahyâ : Sparda : Yauna : Mâda : Armina : Kat 15

patuka : Parthava : Zraka : Haraiva : Uvârazmîy : Bâxtrish : Suguda : Gadâra : Sa 16

---

[2] https://parthiansources.com/texts/skz/skz-30/

[3] https://www.avesta.org/op/op.htm

ka : Thatagush : Harauvatish : Maka : fraharavam : dahyâva : XXIII : thâtiy : Dâra 17

yavaush : xshâyathiya : imâ : dahyâva : tyâ : manâ : patiyâita : vashnâ : Au 18

ramazdâha : manâ : badakâ : âhatâ : manâ : bâjim : abaratâ : tyashâm : hacâma 19

: athahya : xshapava : raucapativâ : ava : akunavayatâ : 20

برگردان به فارسی دری:

6. (1.12-7.) داریوش شاه گوید: اینها کشورهایی هستند که به من رسیدند؛ به خواست اهورامزدا من شاه آنها بودم: پارس، ایلام، بابل، آشور، عربستان، مصر، (آنهایی) که در کنار دریا هستند، سارد، یونیا، ماد، ارمنستان، کاپادوکیه، پارت، زرنگیا، آریا، خوارزم، باکتریا، سغد، گندارا، سکاها، ستاگیدیا، آراخوزیا، ماکا: روی هم رفته، 23 استان.

7. (1.17-20.) داریوش شاه گوید: اینها کشورهایی هستند که به من رسیدند؛ به خواست اهورامزدا آنها رعایای من بودند؛ آنها به من خراج می‌دادند؛ آنچه را که من شب یا روز به آنها می‌گفتم، انجام می‌دادم.

قسمی که در بالا می بینیم، در آن سنگ نبشته، ایالت " پارتیا" بنام parthava یاد شده است. همین دیس پارسی باستانی است که در یونانی به گونه parthia نقل شده است. همان گونه که پیش از این گفته آمد، این جاینام در ایرانی میانه غربی (پهلوی اشکانی) به گونه Parθaw در آمده است. بنابر آن، منسوب به آن در ایرانی میانه غربی، Parθawig و گونه جمع آن، Parθawanig بوده، که در تحول زبان، سپس به پلهویگ/ پلهوانیگ> پهلویگ/ پهلوانیگ دگردیسی پذیرفته و سرانجام در فارسی دری به گونه پهلوی/ پهلوانی در آمده است. بنابر آن، نه در دوره اشکانی و نه در دوره ساسانی، هیچگاه تلفظ parth و منسوب به آن، یعنی parthig یا parthia رواجی نداشته است. زیرا که این دیس جاینام، برخاسته از تلفظ و ضبط یونانی آن می باشد. واضح است که در نبود چنین تلفظی، هرگز سخنی از موجودیت تسمیه زبانی بنام پارتی، در میان بوده نمی تواند. دیس پارتی، قسمی که گفته آمد در سیر تطور parthawa به pahlaw در زبانهای ایرانی وجود نداشته، و دیسی است که به گونه Exonym یعنی برون نام، توسط یونانیان و سپس غربی ها کاربرد داشته است. حال اگر کسی بیاید و بگوید که زبان اشکانیان، پارتی بوده، و سپس به پارسی مبدل گردیده و این نامگذاری به پارسی دری پا داده است، چنین ادعایی، مسخره، بی پایه و در نتیجه بی مایه بوده، نشان دهنده بی خبری مدعی از سیر تحول و تطور جاینام parthawa از دوره هخامنشی تا دوره اسلامی می باشد. طرفه اینکه اگزونیم/ بیرون نام یونانی Parthia دستاویز آقای دکتر حسین یمین گردیده است، و وی، با کشیدن پارت از پارتیا، با

افزودن (ی) نسبتی بدان، اسم جعلی (پارتی) را برای زبان اشکانیان به کار برده است. اگر در برخی از زبانهای فرنگی، بر مبنای اقبال به دیس یونانی این جاینام، زبان اشکانیان را امروزه پارتی می خوانند، این تسمیه بدان معنی نیست که آن زبان، در اصل و در زمان خودش پارتی نامیده میشده است. چنین امکانی، قسمی که سیر تطور آن جاینام را بررسی کردیم، منتفی بوده است. پرسش ما از کسانی که به نگره های امثال آقای دکتر حسین یمین استناد می کنند، آنست که چگونه بر مبنای یک نام امروزین، یعنی لفظ " پارتی"، می آیند و نام پارسی و پارسی دری را به پارتی و پارتی دری تحریف می کنند. این یونانیان بودند که از پرثوه، پارتیا ساختند. اما شما چگونه می آیید و با کشیدن پارت از پارتیا، با افزودن (ی) نستبی، با برساختن (پارتی)، مدعی انتساب فارسی دری به پهلوی اشکانی می شوید؟ نفس استدلال شما، بر یک برداشت و رهیافت نادرست وبر مبنای یک اشتباه برخاسته از ناآگاهی از سیر تطور جاینام پرثوه، شکل گرفته است. هنگامی که اشتباه بودن برداشت و رهیافت شما آشکار گردد، باز بر کدام مبنا هنوز فارسی دری را گونه تطور یافته پارتی دری می خوانید؟؟؟ بنام پارتی، هرگز زبانی وجود نداشته است. زبان قوم پرثوه، نخست پرثویک، خوانده میشده است، سپس، این پرثویک و پرثوانیک، به پلهویک/ پلهوانیک، و سرانجام به پهلویگ و پهلوانیگ تطور یافته است. اگر دری را منسوب به پرثوه کنیم (انتساب محال!)، صورت کهن تر نام این زبان می بایست پرثویگ دریگ/ پرثوانیگ دریک > پهلویگ دری/ پهلوانیگ دریک می بود، نه پارتیک دریک/ پارتی دری!

با آشکار شدن نادرست بودن بنیاد استدلال نامگذاری پارتی دری> /پارسی دری، اینک می پردازیم بر یافته های زبان شناسی. اینک خواهیم نگریست که آیا داده های زبانی، رهیافت های دانشیک، و پژوهش های رده شناسی زبان های ایرانی، پارسی دری را به پهلوانیگ/ پهلوی اشکانی نزدیک تر می دانند یا آنکه آن را برخاسته از شاخه جنوب غربی زبانهای ایرانی می شمارند.

پهلوانیگ، پارسیک، پارسی دری

جدول مقایسوی زبانهای ایرانی میانه و نو شاخه های شمال غربی وجنوب غربی

ایرانی نو جنوب غربی پارسی دری	ایرانی میانه جنوب غربی پارسیگ/ پارسی میانه/ پهلوی ساسانی	ایرانی میانه شمالغربی پهلوانیگ/ پهلوی اشکانی
چهر	Chihr	shihr
پیش	pesh	parwan
شهریاران	shahryaran	shahrdarin

wem	darrag	دره
agas(iJ	paydag	پیدا
adhyan	pas	پس
padh	pay	پای
kishfar	kishwar	کشور
hre	se	سه
zhaman	zaman	زمان

با هم سنجی واژه ها در جدول بالا، به درستی نزدیکی و پیوسته گی فارسی دری به فارسی میانه (پارسیک) را در می یابید. این خود نشان دهنده پیوند فارسی دری به شاخه جنوب غربی است. [4]

پهلوانیگ	پارسیگ	پارسی دری	زازکی
ber	dar	در، دروازه، دربار، بارگاه	ber
hrê	se	سه	hîrê
hrist]	sih	سی	hîris
raşt	rast	راست	raşt
raştîft	rastih	راستی	raştî

همچنین، در میانه واژه ها، در برابر s جنوبغربی، در پهلوانیگ و زازاکی، sh قرار گرفته است. موجودیت همخوان آغازین z در پهلوانیک، بیشتر نشان دهنده پیوند نزدیکتر آن با شاخه شرقی/ شمال شرقی و در تقابل با d جنوبی/ جنوب غربی است. پهلوانیک با آنکه مربوط به گویش های غربی ایرانی و مربوط به زیرشاخه شمالی آنست، به گویش های شرقی، عمدتا شمال شرقی، نزدیکی هایی به هم می رساند، و این بیشتر برخاسته از موقعیت جغرافیایی رواج اولیه این گویش است. با آنهم، در شماری دیگر از واژه ها، از قبیل dast، همخوان d آغازین ، ارتباط با شاخه جنوبی را حفظ کرده است.

1. وام واژه های پهلوانیک در فارسی دری

با آنکه یافته های زبان شناسی، فارسی دری را مربوط شاخه جنوب غربی زبانهای ایرانی می داند، اما از آنجایی که این زبان در سرزمین هایی که پیش از آن ،جغرافیای نخستین رشد و گسترش زبان پهلوانیک بودند، رواج و گسترش یافت، طبیعی

4 https://theswissbay.ch/pdf/Books/Linguistics/Mega%20linguistics%20pack/Indo-European/Iranian/Pahlavi%20%26%20Parthian%3B%20%28Skj%C3%A6rv%C3%B8%29.pdf

است که با زبان پهلوانیک بده بستان هایی داشته است. با آنهم، شماری از واژه های فارسی دری که پیش از این به گونه وام واژه ها از پهلوانیگ در نگر گرفته می شدند، با در نگر داشت یافته های جدید در آثار بدست آمده از زبان بلخی/ باختری/ آریه، این احتمال را بیشتر تقویت می کند، که از بلخی یا از گویش های شرقی نزدیک به آن آمده باشند. قسمی که در بالا بررسی شد، در میان واژه، در برابر s جنوب غربی، در شمال غربی، sh داریم. از این قرار، در برابر واژه rasht پهلوانیگ، واژه (راست) فارسی دری قرار دارد. اما، در واژه (افراشتن)، همخوان sh خاستگاه غیر جنوب غربی دارد. پیش از این، آنرا برگرفته از پهلوانیگ می دانستند. امروزه پس از خوانش سنگ نبشته کنیشکای اول- که به زبان بلخی/ آریه است- هویدا شده است که واژه های rasht و rashtog در آن زبان موجود بوده و کاربرد داشته است. همچنان واژه های پور،شهر، شاه، شاهپور، بغ، بغ پور، ... که پیش از این برگرفته از اصل پهلوانیگ شمرده می شدند، امروزه اصل این واژه ها / واژه هایی که نزدیک به اصل واژه های فارسی دری مذکور اند، در آثار بدست آمده از زبان بلخی (کتیبه سرخ کوتل، کتیبه رباطک، نامه ها...) شناخته شده اند. بنابر آن، تعیین اینکه کدام واژه فارسی دری اصل پهلوانیگ دارند، و کدام اصل بلخی/ سغدی، دقت و پژوهش پیگیر می خواهد. گذشته از این، این امکان نیز وجود دارد که شماری از واژه های فارسی دری که پیش از این به عنوان وام واژه هایی از پهلوانیگ شناخته می شدند، بومی خود فارسی دری بوده، و اصل آن بر گردد به خود فارسی دری. محض اینکه این واژه ها در متون بدست آمده از پهلوانیگ نیز آمده است، نمی تواند به معنی آن باشد که چنان واژه هایی برگرفته از پهلوانیگ بوده اند.

2. آیا زبان بلخی/باختری برگرفته یا ادامه زبان پهلوانیک است؟

آقای دکتر محمد حسین یمین در نبشته شان زیر فرنام (گذری بر تاریخچه زبان پارسی دری) در باره منشا زبان فارسی دری چنین مینگارند:

اوستا و زبان اوستایی در حوزه باختر و در درنگیانا بمیان آمده و موافق به اقوال دانشمندان و پژوهشهای دقیق مورخان و زبان شناسان که در مقدمات این مقال از آن سخن گفته شد, زبان اوستایی از هزاره یکم قبل از میلاد در حوزه باختر و درنگیانا تا کشورگشایی اسکندر به باختر (سده چهارم ق م) در این سرزمین طبعاً با معروض شدن به تحولاتی ادامه داشته است؛ اگرچه گفته اند اسکندر متون اوستایی را نابود کرد اما زبان اوستایی که زبان مردم بود در این حوزه در کنار زبان یونانی تداول داشته است.

این زبان تحول یافته اوستایی, انقراض یونانیها توسط پارتها (۲۵۰ ق.م) و تشکیل دولت پارتی در حوزه باکتریا در وادی مرو در پارتیه از طرف آنان در همان دوره آغازین شان به حیث زبان رسمی, درباری و اداری پذیرفته شده و به نام پارتی متداول گردید.

با انتقال مرکز پارتها از وادی مرو از پایتخت نیسایا به جانب غرب به تیسفون باز هم همین زبان پارتی در حوزه باکتریا ادامه پیدا میکند, به گونه ایکه از طرف مورخان و پژوهشگران متعدد با ارتباط به محلات در نامهای زبان باختری, بلخی و با انتساب آن به دربار, دری نامیده شد و نیز با استقرار کوشانیان و ادامه سلطنت آنان آن را زبان کوشانی هم گفته اند.

با در نظر گیری اینکه پارتها با تشکیل سلطنت در حوزه باکتریا و وادی مرو (پارتیه) و پذیرش زبان پارتی به حیث زبان رسمی, درباری و اداری, سپس با انتقال مرکز از شرق از حوزه باختر به سوی غرب در تیسفون, زبان پارتی عاقبت به دو لهجه بزرگ جدا می گردد؛ یکی لهجه شمالی – شرقی و حوزه باکتریت که بقایای آن زبان باختری, بلخی و کوشانی گفته شده و دیگر لهجه جنوب غربی که زبان پهلوی ساسانی نام گرفته است. (یمین)

بر بنیاد یافته های زبان شناسی، زبان اوستایی، عمدتا یک گویش شرقی از میان گویش های ایرانی باستانی است. حال آنکه پهلوانیگ/ پهلوی اشکانی، یکی از گویش های ایرانی میانه غربی مربوط شاخه شمال غربی می باشد. از همین رو، این سخن آقای دکتر محمد حسین یمین که پهلوی اشکانی را ادامه و شکل تحول یافته زبان اوستایی می دانند، واقعیت ندارد.

زبان بلخی/ آریه، در سده دوم میلادی، ادبیات نوشتاری غنی ای داشته است. سنگ نبشته های سرخ کوتل و رباطک، همچنان مسکوکات شاهنشاهان کوشانی، گواه آنست که این زبان در سده دوم میلادی، به موازات زبان پهلوانیک / پهلوی اشکانی وجود داشته است. گذشته از آن، در سده مذکور هنوز ادبیات پهلوانیگ / پهلوی اشکانی شکل نگرفته بود. AV3 – Avroman Parchment III (53 میلادی)، که یک سند دوره اشکانی بوده، و فروش بخشی از یک تاکستان را ثبت کرده است، متن کوتاهی است که ظاهرا یکی از کهن ترین اسناد به زبان پهلوانیک می باشد. نخستین نوشته باقی مهم به زبان پهلوانیک، همانا BHM – هرکول برنزی میسن (۱۵۱ میلادی)-کتیبه ای دو زبانه به زبان های پارتی و یونانی که بر روی مجسمه برنزی هرکول حک شده است- می باشد. حال آنکه از نگاه قدمت، کتیبه رباطک و شاید حتی کتیبه سرخ کوتل به زبان بلخی/ باختری/ آریه، قدیمی تر از این نسخه پهلوانیک این سند می باشد. بنابر آن، هم زمانی و حتی قدمت آثار بلخی نسبت به آثار پهلوانیک، خود نافی ادعای آقای یمین است که زبان بلخی را صورت متحول پهلوی اشکانی می دانند. از اندی سنگ نبشته های باقیه از شاهان متاخر اشکانی به پهلوانیک که بگذریم، بخش مهم آثار این زبان، البته قبل از شکل گیری ادبیات مانوی به این زبان، بر می گردد به سنگ نوشته های چند زبانه شاهان نخست ساسانی. این سنگ نوشته ها به سده سوم میلادی بر می گردند و متاخر بر دوره کوشانیان کبیر می باشند. از نگاه زبان شناسی نیز، آری/ بلخی/

باختری، از جمله زبانهای ایرانی میانه شمال شرقی و دارای شماری ویژه گی های شبیه زیر شاخه غربی است، حال آنکه زبان پهلوانیگ، از شمار زبانهای ایرانی میانه شمال غربی، و دارای شماری از ویژگی های نزدیک به زیر شاخه شرقی می باشد. این خود ریشه در ارتباطات و مراودات استانهای باکتریا و پارتیا داشته است. بررسی آثار باقیه زبان پهلوی اشکانی تا ختم سده دوم ترسایی، رساننده آنست که در مقایسه به زبان بلخی/ باختری، ادبیات معتنابهی در آن هنوز شکل نگرفته است. حال آنکه زبان بلخی در سده دوم ترسایی، زبانی وسیعا پر کاربرد در کوشانشهر بوده است. زبان پارتی، پنجم میلادی به بعد، تقریبا رو به انزوا رفت، و در سده ششم میلادی، متروک شده بود. آثار متاخر بدست آمده به این زبان، آثاری اند که بر بنیاد یافته های خاورشناسان و متخصصان زبانهای ایرانی میانه، به زبان مرده پارتی، محض از برای تمسک به ارجمندی آیینی این زبان نزد مانویان، تالیف گردیده بودند. حال آنکه زبان بلخی، هم به گواهی سیاحتنامه هیوان تسانگ (نیمه های سده هفتم ترسایی) و هم با در نظرداشت سنگ نبشته ها و گواهی مسکوکات، تا سده هشتم میلادی زبان زنده و دارای کاربرد نگارشی بوده است. زبان بلخی، پیش از پیدا شدن جاپای زبان پهلوانیک، یگانه زبان دارای ادبیات نگارشی در حوزه باختر/ بلخ قدیم بوده، و سپس به موازات پهلوانیک، به مثابه زبان زنده و رایج، شناخته شده بود. پس از مرگ زبان پهلوانیک، این زبان چندین سده دیگر دوام نمود. بدین ترتیب می بینیم که ادعای آقای دکتر محمد حسین یمین مبنی بر اینکه زبان بلخی/ باختری، گونه متحول زبان پهلوانیک / پارتی باشد، از ریشه نادرست بوده، خلاف واقعیت های زبان شناختی، و خلاف یافته های تاریخی می باشد. اشکانیان هرگز موفق به استقرار سلطه دراز مدت در حوزه باختر/ باکتریا نشده بودند. چگونه می توان تصور کرد که زبان پهلوانیک که زبان ایالت پرثوه/ پارتیا بود، در ایالت مقتدر باکتریا ریشه دوانده باشد. در نیمه های سده سوم پیش از میلاد که دولت اشکانی در ایران امروز تاسیس شد، در کشور ما، دولت مقتدر یونان وباختری چند سال پیش از آن، تاسیس یافته بود. از حوالی سالهای 140 قبل از میلاد که دولت یکپارچه یونان وباختری رو به زوال رفت، باز قبایل غالب سکایی، تخار ها و متحدان شان، بویژه موج قوی یوه چی های بزرگ و سپس تاسیس دولت کوشانی، خود نشان می دهد که از حوالی 140 پیش از میلاد تا آغاز دوره میلادی، اشکانیان هرگز نه تنها قادر به نفوذ قوی در باختر نشدند بلکه بار بار در برابر امواج قبایل آریایی شرقی، مجبور به از دست دادن سرزمین و تحمل شکست های زیادی شدند. تنها به گونه گذرا در دوره مهرداد کبیر، اشکانیان توانستند در برابر تهاجم سکاها و متحدان شان، مقاومت نشان داده و دست بالا داشته باشند. اما هرگز نمی توان از نفوذ قوی دولت اشکانی در ایالت باختر سخن گفت. چنین ادعایی خلاف واقعیت های تاریخی است. بنابر آن، این ادعای آقای یمین که گویا از اثر گسترش دامنه دار و دوامدار قدرت اشکانی بر ایالت باختر، زبان پارتی در باختر ریشه دوانیده، و سپس به گونه صورت متحول باختری/ بلخی ، زمینه ساز ایجاد فارسی دری شده باشد، توسط تاریخ مورد تایید قرار نگرفته است. از اوایل دوره میلادی، طلوع دولت کوشانی، سبب گردید که اشکانیان دیگر به فکر شرق نیفتند و عملا هم مرکز ثقل دولت داری شان به طرف مرز های غربی شان کشیده شده بود. طی دو سده نخست میلادی، اشکانیان هیچ گونه نفوذی در شرق نداشتند تا فکر کنیم که بدان

وسیله زبان پهلوانیک در سرزمین های شرقی نفوذ نموده و به گونه بلخی/ باختری تغییر شکل یافته باشد!!! از شروع سده سوم میلادی ، دولت اشکانی خود در سراشیبی سقوط قرار گرفته و در حدود 226 میلادی، توسط اردشیر بابکان ساسانی، واژگون گردید. یگانه مورد نفوذ اشکانیان بر بخش هایی از سرزمین ما، همانا نفوذ نسبی و گذرای آنها در حوالی حوزه سیستان و بخش هایی از جنوب و جنوب غرب کشور در دوره پهلواها و دودمان گندوفار میباشد. اما آن دوره کوتاه نیز که با استقرار دولت کوشانی به سر می رسد، ربطی به باختر/ بلخ نداشته، و در نتیجه ربطی به زبان پارتی و گسترش آن در بلخ نمی تواند داشته باشد. بر مبنای داده های تاریخی، زبان پارتی هیچ گاه جای پای محکم - چی سیاسی، چی اجتماعی- در باختر/ بلخ نداشته است. آن زبان، مربوط به ایالت پارتیا بوده، حال آنکه در بلخ، زبان بلخی/ آریه از اوایل دوره میلادی تا سده هشتم میلادی رواج و کاربرد مکتوب داشته است. این ادعای آقای یمین که گویا زبان پارتی به دو لهجه بزرگ شرقی و غربی یعنی بلخی و پهلوی ساسانی تقسیم شده است، نه تنها پشتوانه تایید تاریخی ندارد، بلکه مورد تایید زبان شناسی نیز قرار ندارد. پهلوی ساسانی، واضح نماینده مرحله تحول زبان های ایرانی میانه جنوب غربی است، و در برابر آن، زبان بلخی/ باختری، یکی از نماینده های زبان های ایرانی میانه شرقی می باشد. گذشته از آن، قسمی که گفتیم، زبان پهلوانیک، خود یکی از گویش های ایرانی میانه غربی، شاخه شمالی می باشد. آقای یمین از « **بنیان گذاری سلطنت پارتها در حوزه باکتریا ی باختر** »سخن می گوید، حال آنکه تاسیس دولت پارتی/ اشکانی، در ایالت پارتیا بود. گذشته از آن، حوالی 255-250 ق.م دیودوت اول دولت یونانو باختری را در ایالت باختر/ باکتریا پی ریزی کرده بود. حال آنکه دولت پارتی/ اشکانی در حوالی 245-250 میلادی، یعنی چند سالی و نزدیک به یک دهه پس از اقدام دیودوت اول، در پارتیا پی ریزی گردیده و اقدام دیودوت اول در باربر سلوکی ها، الهام بخش اشک اول بود. پس می بینیم که ادعای آقای حسین یمین، با واقعیت تاریخی، هیچ گونه سازگاری ندارد. اینکه بر مبنای روایتی، گویا شخص اشک اول (بنیانگذار دولت اشکانی) از باختر بوده باشد، یا از سوی باختر مامور تشکیل دولت پارتی در پارتیا شده باشد، به فرض تایید این روایت/ حدس، باز هم این امر به معنای آن نیست که زبان ایالت پارت، یعنی زبان پهلوی اشکانی را زبان باختر بپنداریم. زبان باختر، مشخصا زبان بلخی/ باختری بود که قدمت آثار کتبی غنی ایجاد شده در آن، بیشتر از قدمت آثار پهلوی اشکانی تا سده دوم میلادی می باشد.

زبان کتیبه های سرخ کوتل و رباطک و فارسی دری

دیدگاه پوهاند دکتور عبدالقیوم قویم نیز نزدیک به دیدگاه آقای دکتر حسین یمین است. آقای قویم در کتاب (تاریخ ادبیات دری از دوره های باستان تا پایان قرن چهارم هجری)، می نویسند:

زبان کتیبه سرخ کوتل بغلان که مادر زبان دری پنداشته شده آمیزه ای است از چند زبان آریانی میانه شرقی و در این امتزاج و اختلاط نقش زبان پهلوی اشکانی قابل توجه بوده و در اثر تغییرو تحول آن و کسب تاثیر لغوی دستوری از زبانهای سغدیَ و تخری، زبان دری به نهجی که در کتیبه مذکور موجود میباشد به ظهور پیوسته است. (قویم 31)

برای آنکه دیدگاه بالا را ارزیابی کنیم، یاد کرد این نکته ضروری است که چنان دیدگاهی از سوی هیچ زبان شناس زبانهای ایرانی و از سوی هیچ متخصص زبان باختری بیان نگردیده، و در حقیقت، تنها اندی از استادان رشته زبان و ادبیات دری در « پوهنتون کابل» و به تبع ایشان، شماری از شاگردان شان و کسانی که از ایشان نقل قول کرده اند، دوستدار چنان دیدگاه ثابت ناشده یی اند. پروفسور نیکولاس سیمز ویلیامز که یکی از برجسته ترین باختری/ بلخی شناسان است، با تایید و نقل دیدگاه و.ب. هیننگ، بر جایگاه ویژه و مستقل زبان بلخی پای فشرده، می نگارد (Sims-williams):

جایگاه گویشی. زبان باختری به گروه شمال شرقی زبان‌های ایرانی تعلق دارد. این امر از برخی ویژگی‌های توسعه واجی آن، به عنوان مثال، ē و i به ترتیب از ā و a که به صورت پالاتالیزه شده‌اند؛ γd از *xt؛ c یا s از *č؛ β و γ از *b و *g (حتی در جایگاه اولیه) آشکار است. توسعه *d از طریق *δ به l مانند پشتو و بیدغه-مونجی است. همچنین می‌توان نشان داد که این امر به صورت گویشی در سغدی رخ داده است (ر.ک. سیمز-ویلیامز، 1981، JA 269، صفحه 353). در واژه‌سازی و نحو، زبان باختری برخی پیوندهای خاص با سغدی را نشان می‌دهد، به عنوان مثال در داشتن پسوند مونث G –anzo (در –ʾnc .Sogd = (rakšazanzo. اما این زبان پیوندهای غربی‌تری نیز دارد، همانطور که با صورت‌هایی مانند Mlh- «دادن»، lʾhwʾn «هدیه» (پارتی: dʾhwʾn ،-dh) یا با به‌کارگیری Gi به عنوان eżāfa (ر.ک. فارسی و خوارزمی) نشان داده شده است. بنابراین، زبان باختری «از یک سو جایگاهی میانی بین پشتو و بیدغه-مونجی و از سوی دیگر سغدی، خوارزمی و پارتی دارد: بنابراین، در جایگاه طبیعی و شایسته خود در باختر قرار دارد» (Henning, .(BSOAS 23, 1960, p. 47

دیدگاه آقای « قویم» ، چونان دیدگاه آقای « یمین»، نشان دهنده نگرش و ایستار « ادبی» بر بنیاد مقتضیات جِیوپولیتیک حاکم است، و پیوندی با پژوهش ها و یافته های زبان شناسیک در گستره زبانهای ایرانی ندارند. بر بنیاد زبان شناسی زبانهای ایرانی، زبان بلخی/ باختری، همان گونه که هیننگ و نیکولاس سیمز ویلیامز می گویند، در « جایگاه طبیعی و شایسته خود

در باختر» قرار داشته، و هرگز آمیزه یی یا ترکیبی از چند زبان دیگر یا شکل تطور/ تحول یافته زبان پارتی نبوده است. زبان شناسی، زبان بلخی را از جمله زبان های ایرانی میانه شرقی، با نزدیکی های چندی با شاخه غربی می داند، و آن البته برخاسته از موقعیت وِیژه و طبیعی ایالت باختر باستانی بوده است. حال آنکه زبان پهلوانیگ یعنی پهلوی اشکانی، بر بنیاد اتفاق نظر زبان شناسان، از جمله زبانهای ایرانی میانه غربی، شاخه شمالی است. زبان فارسی دری، بر بنیاد پژوهش های زبان شناسان زبانهای ایرانی، به اتفاق نظر زبان شناسان زبانهای ایرانی، در اصل گویش جنوب غربی یعنی مربوط به شاخه غربی زبانهای ایرانی میباشد. همان گونه که زبان بلخی در داد و ستد با دیگر زبانها و گویش ها قرار داشت، و همان گونه که زبان پهلوانیگ نیز متاثر از دیگر گویش های ایرانی و به نوبه خود، تاثیر گذار بر برخی از گویش ها بوده است، زبان فارسی دری نیز در درازای عمر طولانی خویش، با دیگر زبانهای زنده که با آن همسایه و یا به گونه یی با آن در تماس بوده اند، پیوسته در داد و ستد زبانی بوده است. موجودیت برخی از عناصر یا مفردات گویشی از گویش های شرقی در این زبان، نشان دهنده و نموداری از آن داد و ستد های زبانی است، نه نماینده شرقی بودن پروز این زبان. در جدول زیر، شماری از واکه ها همخوان ها در زبانهای فارسی دری، سغدی، پهلوانیگ، پارسیگ/ پارسی میانه و بلخی، با هم سنجیده شده اند:

فارسی دری	سغدی	پهلوانیگ/ پهلوی اشکانی	پارسیگ/ پارسی میانه	بلخی/ آری/ باختری
بزرگ			*wazarg*	*oazark*
ایزد			*yazad*	*iazad*
نوشت/ نبشت			nipisht	*nibixt*
ده/ دادن/ دهش		*dh/dʾhwʾn*	da/ dadan/ dahishn	*lh`/lʾhwʾn*
گاو			gaw	*γʾʾw*
سی			sih	*uirs*
راست/ راستی/ راستکار		rasht	Rast- rastih	*rštyg*
درفش			drafsh	*lraf*
دیندار			*dēndār*	*lynlyryg*
دز/ دژ		dizh	diz	*liz*

lād	dād	dād		داد
	dah	dāh		ده
	uzwan	*zb'n*	*zβ'k*	زبان
sofaro	chahar			چهار
	haft		*'βt'*	هفت
logda	*duxt*	*duxt*	*δwγt'*	دخت، دختر
παλο			*pδ*	پل
μολ	*may*		*maδu*	مل، می
μαλαχο	*malak*			ملخ
αλφανζ				الفنج
βηλαδο/βηλαδδιγο		'abyd'd		بلاد/ بلاده، بیداد، بلایه
γωλανο			*γwδ'k*	غولین
sad	*chah*		*chat*	چاه

جدول بالا، از سویی آشکارکننده نزدیکی و پیوند فارسی دری با فارسی میانه است(هر دو ایرانی میانه جنوب غربی اند)، و از دیگر سو، نشان دهنده موجودیت شماری از واموا‌ژه های باختری/ بلخی در فارسی نو می باشد. بیشتر این وام واژه ها همراه با دگرگوني آوایي d ایرانـي باستان به l بوده اند. (دهقی and صدری #)

زبان فارسی دری، در آغاز گویشی برخاسته ازایرانی جنوب غربی بوده است، اما در روند انکشاف و سیر تکاملی خویش، با گویش های پهلوانیگ، بلخی و سغدی بیشتر از دیگر گویش های ایرانی داد و ستد فرهنگی و واژه گانی داشته است. با این همه، اصل آن از نگاه زبان شناسی، به فارسی دری دوره ساسانی بر می گردد. فارسی دری دوره ساسانی، یکی از گویش های فارسی میانه بوده است. این گویش سرانجام، در دوره اسلامی، بویژه به همت یعقوب لیث صفاری، به حیث زبان رسمی سرزمین های ایرانی زبان دوباره در جایگاه رسمیت قرار گرفته، و تا امروز به عنوان زبان میانجی در منطقه، از اهمیت والایی برخوردار است. از آنجایی که بررسی خاستگاه و منشا این زبان، گاه دستخوش باورها و ایستار های سیاسی و سیاست زده شده است، در این نوشته، با تاکید و ارجاع به دانش زبان شناسی، بر بنیاد پژوهش ها و یافته های مسلم زبان شناسی زبان های ایرانی، خاستگاه جنوب غربی آن را در برابر دیدگاه های غیرعلمی و غیر مستدل، به بررسی گرفته ام.

زبان میانجی منطقه، از دوره هخامنشیان (مرحله فارسی باستانی) تا امروز، پس از سپری نمودن سه دوره تاریخی، همان زبان فارسی بوده است. در دوره نو، یعنی پس از ظهور اسلام، طی چهارده سده واپسین، فارسی دری، نماینده مرحله نوین تحول زبان فارسی بوده است. در فرجام، متکی بر یافته های مسلم زبان شناسی، سه مرحله تکاملی زبان فارسی را می آورم:

دوره باستانی: فارسی باستان (سده ششم - چهارم پ.م)

دوره میانه: فارسی میانه (سده سوم پ.م- سده هفتم میلادی)

دوره نوین: فارسی دری (سده هفتم میلادی- تا امروز)

فارسی دری، به مثابه گویشی از فارسی میانه، محتملا پیش از سده هفتم میلادی شکل گرفته بود. اما از آنجایی که پس از دوره اسلامی این زبان در برابر تازی مطرح گردیده، و سپس همین زبان در دوره صفاری رسمیت یافته است، بنابر آن، مرحله نوین این زبان را از سده هفتم میلادی به بعد، قرار داده اند. در تقسیم تاریخ زبان فارسی به سه مرحله، علل و دلایل فراوانی از سوی زبان شناسان زبانهای ایرانی ارایه گردیده است. این فشرده را مجال بررسی / باز نویسی آن دلایل و علل نیست. نگارنده در این نوشته، به بررسی ریشه این زبان و نقد دیدگاه های غیرعلمی در این مورد، بسنده می کند. امیدوارم بررسی ریشه و خاستگاه زبان فارسی، همانگونه که از سوی زبان شناسان و ایران شناسان به گونه علمی و فارغ از هر غرض و مرضی به بررسی گرفته شده است، این شگرد علمی، از سوی دوستداران زبان فارسی در کشور ما نیز پذیرفته آید. باشد که بررسی موضوعی با این اهمیت، بیش از این دستخوش نگاه ها و نگره های غیرعلمی، سیاست زده و سلیقه یی نگردد.